

## بررسی زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی حاکم بر عرفان ستیزی هزارجریبی

علیرضالیاقتی<sup>۱</sup> / علی قنبریان<sup>۲</sup>

### چکیده

از دانشمندان شیعی مطرح در عهد قاجار، محمدکاظم هزارجریبی است وی در آثار خود عرفا و متصوفه را چندان قبول نداشته و آن‌ها را نقد می‌کرده است. رساله‌های «منیه المغرورین»، «الزام الملحدین» و «منبه الجهال علی وصف رئیس اهل الضلال» از آثاری است که وی در موضوع نقد جریان سه‌گانه فلسفه، تصوف و عرفان نگاشته است. در این نوشتار، شرایط فرهنگی و اجتماعی حاکم در دوره حیات نویسنده و نیز تاریخچه مختصری از پیدایش جریان‌های سه‌گانه مورد نقد، تبیین و بررسی می‌شود. شیوه گردآوری اطلاعات کتابخانه‌ای (اعم از کتاب‌های چاپی و نسخه‌های خطی) و از روش تبیینی-تحلیلی برای پردازش اطلاعات استفاده شده است. ارجاعات به منابع (کتب و مقالات) به شیوه ای‌پی‌ای (APA) / درون‌متنی است.

### کلیدواژه‌ها

محمدکاظم هزارجریبی، عرفان، فلسفه، تصوف، نسخه‌های خطی.

۱. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد رشته کلام گرایش امامت AliLiaghati@yahoo.com

۲. پژوهشگر پسادکتری دانشگاه تهران Ali.Ghanbarian@alumni.ut.ac.ir

## ۱. حُلَیسیه یا همان معتزله سیاسی

مقارن با ایام حکومت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام و بیعت جامعه اسلامی با آن حضرت، برخی از صحابه پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و چهره‌های نامدار از بیعت با ایشان سرباز زدند و به مرور در بین مردم، تفکر خاصی را رواج دادند که منشأ پدید آمدن جریانی خاص شد. روایتی مشهور در بین مسلمانان به ویژه در بین اهل سنت وجود دارد که منسوب به نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است: «انَّ بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ فِتْنَةٌ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمَظْلَمِ... كُونُوا أَحْلَاسَ بَيْوتِكُمْ» پیش روی شما فتنه‌هایی است که مانند شب ظلمانی، فضای تاریک و ابهام‌آلودی را ایجاد می‌کند... در چنین اوضاعی باید مانند پلاس و بوریای منازل خویش باشید. شبیه به همین روایت، در مورد آخر الزمان در منابع شیعی وجود دارد.

این افراد به استناد آنکه در قتل خلیفه سوم و نیز به خلافت رسیدن امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام فتنه‌ای بوده است، با ایشان بیعت نکرده و به این روایت استناد کردند و پس از آن به حُلَیسیه یا همان معتزله سیاسی مشهور شدند. از چهره‌های شاخص این تفکر عبدالله بن عمرو اسامة بن زید و حسن بصری هستند. حسن بصری که از اولین چهره‌های این جریان است، به عنوان یکی از مؤسسان تفکر متصوفه و از زاهدان ثمانیه در عالم اسلام به شمار می‌رود. بعد از او، این مشی فردی و اجتماعی همواره به آن تفکر سیاسی گره خورده و پیروان او که اهل تصوف و متصوفان بودند، هرگونه موضع‌گیری سیاسی را خلاف مرام و مسلک مذهبی خویش می‌دیدند.

از آنجا که این افراد بانفوذ در زندگی شخصی، خود را زاهدپیشه و بی‌تعلق و غیروابسته به دنیا نشان دادند و در فهم معارف دینی، تصورات خاصی داشتند و به استناد فهم خاصشان از سیاست و حکومت، هرگونه رفتار سیاسی را در راستای تضعیف و خدشه به ایمان می‌دیدند، کم‌کم شاهد پدید آمدن تفکری در بین مسلمین به نام صوفیه یا تصوف می‌باشیم.

## ۲. ترجمه متون در دارالحکمة

از سوی دیگر در دوره بنی عباس، کتابخانه‌ای به نام دارالحکمة در بغداد تشکیل شد که

متون فلسفی و علمی و پزشکی و... را از بین کتاب‌های یونانی و ایران باستان و هندی و... ترجمه می‌کردند (عواد کورکیس، الذخائر الشریقة، ج ۶، ص ۹۰). کم و بیش مباحث این کتاب‌ها در بین مسلمانان رواج یافت. بسیاری از گزاره‌های اعتقادی تحت تأثیر مطالبی قرار گرفت که از این کتاب‌ها فراگرفته می‌شد و نشر می‌یافت. اولین نسل از فیلسوفان مسلمان در این دوره شناخته شدند. ابویوسف یعقوب بن اسحاق کندی مشهور به فیلسوف العرب از جمله این افراد است. (ابن الندیم، الفهرست، ص ۳۵۷)

برخی منابع از دارالحکمة با نام بیت الحکمة (محمد بن عمر کشی، اختیار معرفة الرجال، ج ۲، ص ۵۴۲) یا خزانه الحکمة (ابن الندیم، الفهرست، ص ۳۸۳) نیز تعبیر نموده‌اند. تا مدت‌های متمادی این دو جریان به واسطه برخی کوتاه‌بینی‌ها و فهم نادرست و ارائه تصویری کژ و ناموزون از دین و یا بها دادن به استدلال‌های نادرست و به ظاهر عقلی و براهین فلسفی عقلی‌نما و مبتنی بر اطلاعات بی‌پایه، مورد نقد و مذمت اهل بیت علیهم‌السلام بودند و شیعیان نیز به پیروی از ایشان به تقابل با این دو جریان می‌پرداختند. جالب‌تر آنکه هیچ‌کدام از این دو جریان نیز با هم تقارب و تشابه فکری نداشته و به نزاع علمی و فرهنگی با یکدیگر می‌پرداختند.

در قرن چهارم و به واسطه گسترش مباحث فلسفی و راه یافتن آن به علم کلام، حضور فیلسوفان در بین اندیشمندان اسلامی پذیرفته شد و بعد از آن در قرن هفتم، علاوه بر استقلال فلسفه به عنوان یکی از علوم اسلامی، مباحث کلامی با مطالب فلسفی، اختلاط بیشتری نیز یافتند.

در همین دوره شاهد طرح مباحثی از تصوف به شکل گزاره‌های فلسفی نیز هستیم و در کنار این پیوند، عرفان اسلامی شکل گرفت و افرادی به عنوان حکما و عرفای اسلامی مطرح شدند و کتاب‌هایی توسط برخی از این اندیشوران مسلمان در موضوع عرفان به تحریر درآمد.

در همه این دوران‌ها، جریان عالمان فقیه و متکلمان شیعی به مقابله با این سه گروه می‌پرداختند؛ هرچند در برخی موارد به جهت مناظرات علمی متعدد و ناگزیری از آموختن

این مطالب، خود نیز متأثر از مباحث این جریان‌ها بودند تا آنجا که در برخی مباحث فلسفی و حتی عرفانی، مرز مشخصی بین برخی اعتقادات خاص شیعه و اعتقادات این سه گروه نمی‌توان یافت.

### ۳. ظهور اخباریان

با قوت گرفتن جریان فکری افراطی از حدیث‌گرایان در حوزه‌های شیعه در قرن‌های دهم و یازدهم که اخباریان نامیده می‌شدند، آثار جدی و عمیق و فراوانی در رد افکار فلسفی، عرفانی، و متصوفه نگاشته شد. قلم تند و بی‌پروای آنان به هیچ‌کدام از این سه گروه رحم نمی‌کرد و حتی پا را فراتر گذاشته و تیغ تیز انتقاداتشان از عالمان فقیه و متکلم شیعه که متأثر از برخی از آموزه‌های این جریان‌ها بودند نیز فروگذار نبود. برای مثال، ملا محمد امین استرآبادی مؤسس اخباری‌گری در کتاب فوائد المدنیة به آراء و مبانی کلامی، اصولی، و حدیثی اعجوبه علمی شیعه و نادره روزگار یعنی علامه حلی انتقاد شدیدی نموده و او را مُبدع و عامل انحراف مجتهدین و متکلمین از مسیر درست معارف اهل بیت علیهم‌السلام و راه یافتن این مباحث به علم اصول، حدیث، و کلام می‌داند و می‌نویسد: «فی ذکر ما احدثه العلامة الحلی و موافقوه، خلافاً لمعظم الامامیة اصحاب الائمة علیهم‌السلام...»

سه قرن بعد نیز، اندیشوران مدرسه اصولی و پیروان روش اجتهادی قبل از اخباری‌ها، همین راه را پیمودند؛ در حالی که به لحاظ مبانی فکری و نیز روش استدلالی و استنباطی، اختلاف فاحشی با اخباری‌ها داشته‌اند و در اعتبار بخشیدن به عقل به عنوان منبع معرفتی قابل اتکا در منظومه معرفتی شیعه و در پی آن توسعه گزاره‌های عقلی دخیل در اجتهاد و فقه، مسیری کاملاً متفاوت را می‌پیمودند، تا آنجا که به صرف چنین اعتقاداتی همدیگر را تکفیر و تفسیق نیز کرده‌اند، اما در نقد جریان‌های سه‌گانه دوشادوش هم، کتاب‌های ردیه و رسائل استدلالی انتقادی نوشتند و در روزگاری که مجدداً مجتهدان و فقیهان عقل‌گرا استیلای علمی بر حوزه‌ها

یافتند، بخش عمده‌ای از تلاش‌های علمی خویش را در این عرصه متمرکز کردند و به مقابله با آنان پرداختند.

نمونه کامل از این درگیری‌ها داستان نزاع میرزا محمد نیشابوری است. وی آخرین چهره شاخص اخباریها بوده و رئیس آنان به شمار می‌رفت. با مجتهدان اصولی عصر خویش درگیر بوده است و این نزاع سالها ادامه داشت و در برخی آثار خویش مانند تسلیة القلوب صفحه ۳۰۵ از شیخ جعفر کاشف الغطاء به شیخ جعفر مروانی تعبیر می‌کرده است. از سوی دیگر مجتهدان اصولی هم مانند شیخ موسی کاشف الغطاء و سید محمد مجاهد او را به واسطه همین اعتقاداتش تفسیق کردند که در نهایت در کاظمین توسط مردم و به بهانه همین فتاوا کشته شد. هرچند در قتل او اغراض و اهداف شخصی برخی سیاسیون خاندان قاجار، عامل اصلی بوده، اما در پوشش نزاع اخباری و اصولی بروز یافت.

حتی در آن دوره برخی از مجتهدان و مراجع شیعه که بخشی از تلاش‌های خود را به نقد این سه گروه معطوف نمودند، علاوه بر نگارش کتاب‌های متعدد، به مبارزه علنی و رسمی با آن‌ها پرداختند. دلیل چنین مقابله‌ای کاملاً روشن است و آن هم زیاد شدن دراویش و اهل تصوف از فرقه‌های مختلف و راه یافتن آنها به دربار و مجامع عمومی و نفوذ در بین مردم بی‌سواد و کم‌سواد بوده است. به خصوص که بسیاری از آنها با هیبت عالمان شیعی در انظار حاضر می‌شدند و برخی از آنها تحصیلات علوم دینی هم داشته‌اند و بهترین راه نفوذ در بین جامعه آن روزگار، استفاده از این لباس و عنوان بوده است. همین امر موجب شد که بسیاری از مراجع بیدار و مجتهدان دلسوز و غیرتمند از سراسر احساس وظیفه وارد میدان شده و به مقابله علنی و جدی با آنها پرداختند. برای نمونه می‌توان به برخی از آنها اشاره کرد.

#### ۴. مقابله برخی از مجتهدان هم‌عصر هزارجریبی با تصوف و عرفان

۱. ملا محمد علی بهبهانی مشهور به کرمانشاهی (۱۱۴۴-۱۲۱۶ق) فرزند ارشد وحید بهبهانی و جد خاندان آل آقا در کرمانشاه.

قرار طه است و یک قطره آن را تمام اهل آسمان و زمین تقییم نموده است و حضرت  
 ابراهیم با ایمان در آن قطره شریک است و بدین کار زنده و حقیقتاً همه  
 آن یک سو با نمه آن گره عید و عیدم انکم عطا کرده است کجاست شریک قطره  
 نسبت به صاحب یکی پس منزله اول لامت شریک قطره و جزو است  
 و منزله آخر و نهایت و اظهامت صاحب عقل کل و تمام و صاحب تمام  
 زنده است فبنا بر آنکه ازین جا و منزله که غیر عقل کل با آن نمیرسد  
 و با نبی ششم که فریاد رسا که حامله و مصیبت عاقره و تفرأ من اجلا

### بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلاته علی خیر خلقه محمد و آله الطاهیرین که بعد باید دانست  
 بهترین و اجابت بر فرزند که معرفت خالق دوست که با و انعام کرده است  
 و از عدم او و بوجوه آفت است و لباس مستر را و پوشیده است و جمیع  
 مایه جادو و بر او دست که اندک است و او را بعقل و تیز از ماسور  
 امتیاز طه است و اطاعت و بندگی که چینی منعم عقلا و غیرت و چندی

بدون معرفت

آقا محمدعلی به دستور پدر بزرگوارش به کرمانشاه مهاجرت نمود و رئیس العلمای آن سامان و مرجع تقلید بلامنازع بوده است. از مهم‌ترین فعالیت‌های ایشان مبارزه علنی با صوفیه و دراویش بوده تا آنجا که فتوای قتل یکی از سرکردگان دراویش یعنی معصومعلی شاه دکنی را هم صادر کرد (زین العابدین شیروانی، بستان السیاحه، ص ۲۲۴ و ص ۴۶۲) والبتہ مرگ مظفرعلی شاه که شاگرد معصومعلی شاه بوده و مدتی در خانه آقا محمدعلی حبس بوده و به طرز مشکوکی از دنیا رفته را هم، برخی به ایشان نسبت داده‌اند (زین العابدین شیروانی، بستان السیاحه، ص ۴۸۴) از همین روی به صوفی‌کش نیز مشهور گشت.

علاوه بر آن کتاب‌های متعددی مانند خیراتیہ (محمد محسن آقابزرگ تهرانی، الذریعة الی تصانیف الشیعة، ج ۷، ص ۲۸۶) و قطع المقال (محمد محسن آقابزرگ تهرانی، الذریعة الی تصانیف الشیعة، ج ۱۷، ص ۱۵۸) و بخش‌هایی از کتاب مقام الفضل را هم در این باب نگاشت، که در آنها به فلاسفه، حکما، متصوفه، و شاعران منسوب بدانها تاخته است. این کتاب در پاسخ به سؤالات متعدد با موضوعات مختلفی به نگارش درآمده است. برای نمونه، سؤال ۴۹۱ این کتاب درباره وحدت وجود و بیان ادله قائلان به آن ورد این ادله می‌باشد که بحث صوفیه، عرفا، و شعرا در همین جا مورد توجه ایشان است.

فرزندانش شیخ محمد جعفر، کتاب فضائح الصوفیة و شیخ محمود، کتاب تنبیه الغافلین و ایقاظ الراقدین را در نقد صوفیه به رشته تحریر درآورده‌اند (محمد محسن آقابزرگ تهرانی، الذریعة الی تصانیف الشیعة، ج ۴، ص ۴۴۷). نامی از کتاب فضائح الصوفیة تألیف آقا محمد جعفر بهبهانی در منابع کتاب‌شناسی مشهور نیامده، اما این دو کتاب توسط انتشارات انصاریان، از سوی مؤسسه علامه مجدّد وحید بهبهانی منتشر شده است.

## ۲. میرزا ابوالقاسم گیلانی مشهور به میرزای قمی (۱۱۵۲-۱۲۳۱ق)

میرزای قمی هم از جمله مراجعی بوده است که بخشی از تلاش‌های علمی خویش را به مبارزه با این سه گروه قرار داد و در کتاب‌های مختلفی به استدلال بر بطلان عقاید آنها و نیز احکام فقهی مربوط بدانها پرداخته است. بخش‌هایی از کتاب جامع الشتات و

کتابی که مشتمل بر سه رساله ایشان است در موضوع عرفان. بخش انتهایی کتاب جامع الشتات، الرد علی الصوفیه بوده است که ظاهراً همین قسمت به همراه دو رساله دیگر به صورت جداگانه با نام سه رساله در نقد عرفان چاپ شده است.

### ۳. ملا احمد بن ملا محمد مهدی نراقی (۱۱۸۸-۱۲۴۵ ق)

ایشان هم از جمله مراجعی است که در منطقه کاشان و نواحی اطرافش ریاست و مرجعیت علمی داشته است و در برخی آثار علمی اش به مبارزه با تصوف و شعرای صوفی مسلک پرداخته است. علاوه بر اشاراتی که در معراج السعاده به این افراد داشته، مثنوی طاقدیس ایشان مشحون از طعنه به افکار و عقاید باطل و نیز رفتارهای برخی از درویشان و صوفی‌ها است. در مثنوی طاقدیس در مذمت و نکوهش فلسفه یا نکوهش صوفیان و پشیمانی پیروان آنها اشعاری سروده است (ملا احمد نراقی، مثنوی طاقدیس، ص ۱۱۳ و ۱۱۵).

مرحوم نراقی اصناف مختلف دراویش و صوفیه را مفصلاً برمی شمرد و اعتقاد آنها را توضیح می‌دهد:

«طایفه ششم اهل تصوف و درویشان و فریفتگان و مغرورین ایشان از هر طایفه بیشتر است. جمعی از آنان صاحبان بوق اند و شاخ‌اند که آنها را قلندران خوانند که نه معنی تصوف را فهمیده‌اند و نه هرّ را از برّ شناخته‌اند و نه از راه و رسم دین، ایشان را اثری و نه از خدا و پیغمبر آنها را خبریست. روزگار خود را به گدایی و سؤال از مردم صرف نموده و نام درویشی و ترک دنیا را بر خود بسته‌اند و این طایفه از اذّل و پست‌ترین عالم‌اند...» (ملا احمد نراقی، معراج السعاده، ص ۶۵۲).

این عالمان نمونه‌ای از فعالیت مجتهدان، فقها، و متکلمان تقریباً پُر تعداد شیعه است که معتقد بودند باید با چنین انحرافات و جریان‌هایی، به صورت علمی و نیز عملی آن هم در ابعاد فردی و اجتماعی به مقابله پرداخت.

استیلای فقها و مجتهدان و فعالیت‌های گسترده آنها در مرکز علمی آن روز شیعه یعنی شهر کربلا در مکتوبات برخی از شرح‌حال‌نویسان آن روز بازتاب داشته است.



ملازین العابدین شیروانی که خود صوفی مشهوری بوده در این باره می نویسد:

«جمهور علمای آن شهر اصولی اند و سایرین تقلید اصولیین می کنند. همگی دشمن عرفا و عدو اخباری و طریق لعن و طعن آن دو فرقه بلکه سایر فرق اسلام در آنجا جاریست، به مرتبه ای که اگر ازین دو فرقه کسی را در کربلا دانند، هرآینه وجود او را نابود و معدوم گردانند؛ چنان که میرزا محمد اخباری را بعد از تفسیق و تفجیر و تکفیر، خون او را مباح نمودند و فتوا بر قتلش دادند. آخر الامر با یک پسر و یک شاگرد او را با قبح و جهی به قتل آوردند و اسباب و اشیای خانه او را غارت کردند و همچنین شیخ احمد لحساوی<sup>۱</sup> را با وجودی که اخباری نبود و بعضی از عرفا را نیز مذمت می نمود، چون طریقه اش به عرفان و اخبار قریب بود، لهذا تکفیرش نمودند و دمار از روزگارش برآوردند. در مجامع و محافل خاص و عام بر آن لعن کردند و اراده نمودند که مانند میرزا محمد اخباری هلاکش نمایند.

شیخ احمد به طریق اضطرار عزم بیت الله الحرام کرد و هم در قرب مدینه منوره روی توجه به صوب آخرت آورد و سید کاظم را که از تلامذه او بود نیز تکفیرش نمودند و علانیه حکم بر لعن و مذمت او کردند و همچنین فرقه عرفا و جماعت صوفیه را به جای تلاوت قرآن و ذکر حضرت سبحان و تهلیل و تسبیح، در مساجد و بالای سر جناب سید الشهدا علیه السلام لعن می کنند و در پنهان و آشکار به جای تکبیر و استغفار لعن و طعن بر جماعت اخباری و شیخ احمد لحساوی و مریدان او می نمایند.» (زین العابدین شیروانی، بستان السیاحه، ص ۴۶۲)

ملازین العابدین بن ملا اسکندر شیروانی (۱۱۹۴-۱۲۵۳ق) ملقب به مستعلی شاه و از مشاهیر نامدار فرقه صوفیه نعمت اللهیه که سالها در کربلا و شیراز ساکن بوده و قریب چهل سال هم به سیاحت در شهرها و بلاد مختلف گذراند و کتابهای متعددی هم در موضوعات مختلف، به خصوص گرایشات صوفی و عرفانی به نگارش درآورد. وی از سوی برخی از علما تکفیر شد اما در دوره محمد شاه قاجار منزلت یافت و قطب صوفیه شد. کتابهای مشهور او بستان السیاحه، ریاض السیاحه و دیوان شعر است که تخلصش در آن

---

۱. منظور ایشان شیخ احمد احسایی مؤسس جریان شیخیه است که به اشتباه شیخ احمد لحساوی مکتوب نموده است.

تمکین می‌باشد. برای آشنایی بیشتر به تاریخ تذکره‌های فارسی جلد دوم صفحه ۶۴۴ و مکارم الآثار در احوال رجال دوره قاجار جلد اول صفحه ۱۵ و مجمع الفصحا جلد دوم بخش اول صفحه ۲۷۱ و دیگر کتابهای تراجم‌نویسی و شرح حال مشاهیر رجوع شود.

## ۵. محمد کاظم هزارجریبی و نقد فلاسفه و عرفا

مرحوم حائری هزارجریبی نیز در بین اندیشوران اصولی و فقیهان متکلم کاملاً در این مسیر قرار گرفته و از جمله مبارزه‌کنندگان اصلی با جریان‌های سه‌گانه به شمار می‌رفت. به نظر می‌رسد برخی کتاب‌های او که در این موضوع به رشته تحریر درآمده بود، در آن روزگار در بین اهل علم و حتی مردم رواج داشته که ملازمین العابدین شیروانی بدان اشاره می‌کند:

«چنان‌که مولانا محمد کاظم هزارجریبی ساکن کربلای معلّی بوده و سالها در آنجا امام و مقتدای انام بوده و او را کتابی است در مذمت عرفا. در آنجا نوشته که ما بعون الله تعالی نفی ایمان از ملای روم به دلیل و برهان خواهیم نمود و بعد گفته مراد از ایمان تصدیق به جنان و اقرار به لسان و عمل به ارکانست و این هر سه حادث و اصل عدم وجود اینهاست، تا ثابت شود وجود آنها. الله انصاف دهید که این مرد اصول طراز ایمان براند. از چه می‌گوید و سخن را به کجا می‌رساند که در عالم صاحب ایمانی نگذاشت و ایمان و اسلام را از میان برداشت. چنین اشخاص مردم را ترغیب می‌کنند بر آزار فقرا و تحریص می‌نمایند عوام را بر اذیت و مذمت عرفا و امر می‌کنند خلق را که بدل تلاوت قرآن و ذکر خداوند سبحان در منابرو مجامع و مدارس و جوامع بر جماعت صوفیه و اهل ایمان لعن و طعن نمایند و فتوا می‌دهند بر قتل کسی که هرگز او را ندیده و احوال او را از مردم منصف نشنیده، با آنکه فطرت او به اسلام و شغل او طاعت ملک علام است.»  
(زین العابدین شیروانی، بستان السیاحه، ص ۴۲۰)

هزارجریبی در تقابل با جریان‌های سه‌گانه، بسیار متعصبانه عمل می‌کرده و در رفتارهای شخصی به صورت جدی و علنی مواضع خود را اعلان می‌کرده است و حتی مردم را بر این کار تشویق می‌نموده است. شیروانی صوفی مسلک در این باره می‌نویسد:

بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين و صلى الله على خير خلقه محمد و آله الطاهرين و  
 لعنة الله على اعدائهم اجمعين الى يوم الدين  
 چنين كويد بنده خالصي محمد كاظم ابن محمد شفيع هزار جريبي غني الله عن جرائمها كه بهترين عمال  
 بعد از معرفت رب العالمين و محبتهاي او دوروي كردن است از اعمال استيگان و خيانت كردن  
 عداوت و دشمني پيشان است زيرا كه دوستي با دشمنان خدا كردن دشمني است با خداوند عالم و عاقلان  
 كساني اند كه عمر كرامت را صرف طاعت الهي مي نمايند تا آنكه رضاه و خوشنودي او را كسب نمايند و اين  
 مشيقي است از نوي دوستان خداست و با چاره است از براي عاقل كه بيوسته خذر نمايد از صرف كردن عمر  
 بچيزي كه رضاي خالق و منعم او در آن نباشد خصوصا چيزي كه باعث بعد و دوروي او ميشود  
 بجناب اقدس الهي خصوصا مسلك دنيا با هلاكت و ريب و طرازم كلام پيشان كردن و كلام  
 پيشان را شعري رود تا خود كرد از ميدن و بيوسته عمر شريف را صرف آن نمودن زيرا كه كلام پيشان  
 باطلت و كراهي است و باعث زنگ دل و دمي ميگردد و آدمي را از راه حق غافل ميگرداند  
 و بدانكه يكی از آن اشيا كه شعرا باطله بيار كفته است در نها را مبروق مذاق اهل باطل و لغو و اهل  
 طرب اذكاره است محمد شيرازي است كه مشهور بجا فط است و اكثر ابیات او معروف شراب  
 و معتوقه و سير لغو باطل است و با اين جاهدان آرزو اكل خود و نقل مجلسي كه اندوه اندام  
 و خواص بان مايل كرده و آنرا سان الغيب ناميده اند و آن قائل ميگردد و آن قدر  
 باكن اعتقاد دارند كه بقران محمد آن قدر اعتقاد دارند و آن اشيا زمره ندارد و مضايح

«حاصل کلام و خلاصه عقیده علمای آن مقام اینست که جمیع فرق اسلام و پیروان حضرت خیرالانام و شیعیان ائمه لازم الاحترام، فاسق و فاجر بلکه کافرند مگر اصولیین و مجتهدین فضیلت قرین و مقلدان ایشان و معتقدان اصولیان. راقم گوید که مولانا محمّد کاظم هزارجریبی که سالها در کربلا مجاور و امام جماعت و مقتدای امت بود و خلق را بر لعن فرق ثلاثه ترغیب و تحریص می نمود.» (زین العابدین شیروانی، بستان السیاحه، ص ۴۶۳)

مرحوم هزارجریبی به این رفتار به شدت تظاهر می کرده تا آنجا که از چهره های شاخص در مبارزه با این سه جریان شناخته می شده است. البته برخی چنین روحیه ای را از او بر نمی تافتند، به همین دلیل به تخریب چهره او می پرداختند و از ایشان با تعبیر و عناوین ناپسندی یاد می کردند. صوفی متعصب و معاصروی ملا زین العابدین شیروانی که در این باره از چیزی فرونگذاشته، می نویسد:

«از کثرت لعن نمودن او بر طوایف ثلاثه، بل اربعه، که فرقه حکمای اسلام را نیز داخل نموده، به کاظم لعنتی شهرت یافته بود، تا کسی مولانا محمّد کاظم لعنتی نگفتی، او را کسی نشناختی و از وی راقم کتابی مشاهده نمود.» (زین العابدین شیروانی، بستان السیاحه، ص ۴۶۳)

### ۱.۵. جریان مذاکره هزارجریبی و ملا محراب گیلانی

با توجه به شرایط آن روزگار و نیز اهتمام جدی مجتهدان و متکلمان عصر قاجاری برای مقابله با درویش و صوفیه و داعیه داران عرفان به ویژه تلاش های علمی و عملی ملا محمّد کاظم هزارجریبی در این عرصه، حکایتی را که مرحوم محمّد بن سلیمان تنکابنی در کتاب قصص العلماء ذیل عنوان حکیم ملا محراب گیلانی اصفهانی به مناسبت ذکر تحصیلات پدرش (سلیمان بن محمّد رفیع) در اصفهان، نقل می کند، به نظر نگارنده این سطور از اساس باطل نیست اما به نظر می رسد در جزئیاتش باید تأمل جدی کرد. در این واقعه، چهره هزارجریبی طوری نشان داده شده است که علاوه بر آنکه با عرفان و فلسفه مخالف بوده است، بلکه اولیات و اصطلاحات رایج فلسفه و عرفان نظری را هم نمی دانسته است. ابتدا به نقل داستان از کتاب قصص العلماء می پردازیم:

«... و در آن زمان در اصفهان، ملا محراب بود که از اعظم و مشاهیر عرفا بود و کشف از

مُغَيَّبَات می نمود. زمانی ملا محراب به زیارت حضرت سید الشهدا علیه السلام مشرف شد. در بالاسر نشست. و ملا کاظم نامی که در علم پایه ای چندان نداشت و در بالای سر پیش نماز بود، این دو نفر پهلوی هم نشستند. پس بعد از نماز صبح، ملا محمد کاظم، حکمای صوفیه را اسم می بُرد و هریک را یک تسبیح که صد دفعه باشد، لعن می نمود. پس یک تسبیح ملا صدر را لعن کرد و یک تسبیح ملا محسن فیض را لعن کرد. پس از آن، یک تسبیح ملا محراب را لعن کرد. ملا محراب از او سؤال کرد که: این شخص که او را لعن می کنی، کیست؟ گفت: ملا محراب اصفهانی است. ملا محراب گفت که: چرا او را لعن می کنید؟ گفت: به جهت این که او به وحدت واجب الوجود قائل است! ملا محراب گفت که: الحال [که] او به وحدت واجب الوجود قائل است، او را لعن کن تا چنین اعتقادی پیدا نکند! و ملا محمد کاظم، چون شنیده بود که صوفیه به وحدت وجود قائل اند، پس او فرق میان وحدت وجود و وحدت واجب الوجود نمود.» (محمد بن سلیمان تنکابنی، قصص العلماء، ص ۸۴)

## ۲٫۵. تحلیل واقعه هزار جریبی با ملا محراب گیلانی

درباره گفت و گوی فوق دو نظر داده شده است:

- نظر جویا جهان بخش؛

- نظر نگارندگان مقاله حاضر.

الف) نظر جویا جهان بخش:

آقای جویا جهان بخش در این باره گوید:

این قصه را به گمان من، بدین صورت، کسانی ساخته اند که به زعم خود می خواسته اند مخالفان تَفَلُّسُف و تَصَوُّف را ریشخند کنند و از برخوردهای خشک و ظاهر بینانه امثال ملا محمد کاظم هزار جریبی به تنگ آمده بودند. اگر هم به راستی، هزار جریبی، به جای «وحدت وجود»، «وحدت واجب الوجود» گفته باشد به احتمال قریب به اطمینان، از مقوله سَبَقِ لِسَانِ بُوْدِه است؛ چه، مرد، آن اندازه هم تهیدست نمی نماید که میان وحدت وجود و وحدت واجب الوجود فرق ننهاده باشد. به گواهی اسناد، برخی از عرفان گرایان برای فروکوفتن مخالفان و آزارندگان اهل طریقت خویش، از برخی واکنش های نااخلاقی اجتناب نمی کرده و احیاناً در تحقیر و تخریب سیمای این مخالفان کوتاهی نمی نموده اند!!

پردازش و گزارش این قصه هم به گمان من، از همین سنخ واکنش‌ها می‌تواند بود. (جويا جهان بخش، مقاله «ملا محمد کاظم هزارجریبی و دورساله غلوستیزانه اش» در مزدک نامه ۵: یادبود پنجمین سالگرد درگذشت مهندس مزدک کیان فر، ص ۸۸).

پس طبق این دیدگاه، آقای جويا جهان بخش دو احتمال داده است: احتمال اول: واقعه از اساس باطل است و هیچ گفت و گویی شکل نگرفته است. بنابراین احتمال، داستان از سوی متصوفه جعل شده است.

احتمال دوم: سبق لسان و اشتباه لفظی از سوی محمد کاظم هزارجریبی رخ داده است. (ب) نظر نگارندگان مقاله حاضر:

حکایتی را که مرحوم تنکابنی در کتاب قصص العلماء، ذیل عنوان حکیم ملامحراب گیلانی اصفهانی نقل می‌کند، به نظر نگارندگان این سطور از اساس باطل نیست، اما به نظر می‌رسد در جزئیاتش باید تأمل جدی کرد. به نظر می‌رسد اصل وقوع چنین داستانی غیرقابل انکار است، به ویژه با توجه به گزارشات پراکنده‌ای که نسبت به مقابله‌های این چنینی مرحوم هزارجریبی نقل شده است.

اما نکته قابل توجه، نقل یک سویه و اگر نگوییم جانبدارانه و بدبینانه طرفداران فلسفه و حکمت است. طبیعی است که این داستان در ظاهرش تعظیم ملامحراب اصفهانی را در پی داشته باشد، زیرا پدر نویسنده کتاب (میرزا محمد تنکابنی) یعنی میرزا سلیمان تنکابنی با ملامحراب حکیم کمال مرآده و مصاحبت داشته است و به بهانه ذکر نام ملا محراب، داستان ملا محمد کاظم هزارجریبی با ملامحراب اصفهانی را نقل می‌کند.

نقطه اصلی ماجرا همان عبارت «وحدت واجب الوجود» است. هرچند برخی تلاش کرده‌اند تا این را با احتمال «سبق لسان» و خطای گفتار توجیه نمایند که در حقیقت منظور مرحوم هزارجریبی اشاره به بحث وحدت وجود بوده‌ف که در آن روزگار پاشنه آشیل فلاسفه و عرفا و نیز سکه رایج و شاه بیت نقد فلسفه و عرفان بوده است. هرچند این ادعا خالی از وجه نبوده و محتمل می‌نماید، اما نگارندگان معتقد است این خطا و اشتباه ممکن است از سوی مخاطب مرحوم هزارجریبی یعنی مرحوم ملامحراب باشد، یعنی مرحوم هزارجریبی، حکما و فلاسفه را از این باب که ایشان خداوند را واجب الوجود

نامیده‌اند، ضال و بر عقیده باطل می‌دانست. هزارجریبی در ضمن عقاید باطل حکما و فلاسفه بیان می‌کند که آن‌ها خداوند متعال را واجب الوجود نامیدند، در حالی که اسماء الهی توقیفی بوده و فقط باید با دلیل نقلی مانند آیات و روایات بیان شود. در «منبّه المغرورین» می‌نویسد:

«یکی از سخنانی که گفته‌اند آنست که صانع عالم را واجب الوجود نامیده‌اند، با آنکه اسماء الله توفیقی است، یعنی هر آنچه در قرآن و در اخبار و در دعاهای مأثوره برای باری تعالی شانه وارد شده، نامیدن حق تعالی به آن جایز است و هر چه که وارد نشده نامیدن به آن نام جایز نیست.» (محمد کاظم هزارجریبی، نسخه خطی منبّه المغرورین، تهران، کتابخانه ملی، شماره نسخه: ۵۳۲۱۴۹)

از آنجاکه برای ملامحراب حکیم این چنین مبنایی غریب و ناآشنا بوده و ظاهراً انتظار داشته تا نقد وحدت وجود را بشنود، لذا به صرف شنیدن واجب الوجود این نتیجه را می‌گیرد که مرحوم هزارجریبی از اندک سواد و اطلاعی از فلسفه برخوردار نبوده و فرق واجب الوجود را با وحدت وجود نمی‌داند، لذا به طعنه به او می‌گوید حال که ملامحراب چنین اعتقادی دارد او را لعن کن!

در اینکه هزارجریبی مخالفت شدیدی با عرفان و تصوف داشته شکی نیست، اما اینکه این ضدیت بدون معرفت و یا با معرفت کم باشد، صحیح نیست. پس واقعه هزارجریبی و ملامحراب از اساس کذب و باطل نیست. چطور هزارجریبی فرق بین اصطلاح بسیار مشهور و جاافتاده «وحدت وجود» را با «وحدت واجب الوجود» نداند، در حالی که در کتاب‌هایش از عقل و استدلال عقلی در اثبات عقاید شیعه استفاده کرده است و شاگرد دانشمندانی چون علامه بحر العلوم و حکیم بیدآبادی بوده است! همچنین وی در برخی از آثارش به اصطلاح مشهور عرفانی وحدت وجود اشاره کرده است و عالم و آشنای به این اصطلاحات بوده است.

بنابراین، اینکه ایشان فرق وحدت وجود و وحدت واجب الوجود («واجب الوجود» را که اسم خداست، به اشتباه به جای «وحدت وجود» بیان کرد!) را نفهمیده باشد بعید، بلکه محال عرفی است.

مؤید احتمال دوم اینکه، هزارجریبی در ضمن عقاید حکما و فلاسفه، بیان می‌کند که آنها خداوند متعال را واجب الوجود نامیدند، درحالی که اسماء الهی توقیفی بوده و فقط باید با دلیل نقلی مانند آیات و روایات بیان شود.

### ۳/۵. تأثیرپذیری از مجلسی در رد و مذمت فلاسفه و متصوفه و عرفا

هزارجریبی بی‌شک از دانشمندان گذشته تأثیرپذیر بوده و برداشتمندان متأخر از خویش تأثیرگذارده است. بیشترین تأثیرپذیری را از استادش علامه وحید بهبهانی و همچنین علامه محمدباقر مجلسی داشته است. شاید بتوان گفت، روحیه فلسفه و عرفان ستیزی را از مجلسی کسب کرده است؛ به ویژه آنکه رساله اعتقادات علامه مجلسی را هم به فارسی برگردان کرده است. در رساله فوق، عرفان و فلسفه نقد شده است. هزارجریبی نیز بر طبق عقاید و نظریات خویش، برخی از گفته‌ها و آراء فلاسفه و عرفای مسلمان را مضرب دین دانسته و از آن‌ها پاسخ داده است. هزارجریبی علاوه بر تألیف، مترجمی چیره‌دست نیز بوده است و اعتقادات مجلسی و حدیث عنوان بصری اولین بار به دست وی ترجمه شد و ایشان گوی سبقت را از مترجمان دیگر بودند.

همچنین همراهی نکردن با اخباری‌گری، بلکه نقد غیرمستقیم آن‌ها از ثمرات شاگردی وحید بهبهانی است. شاید اگر هزارجریبی از درس وحید بهبهانی استفاده نکرده بود، یکی از دانشمندان اخباری می‌شد. زیرا با رجوع به آثار هزارجریبی می‌توان به آسانی دریافت که هزارجریبی سرسپرده و دل‌باخته احادیث معصومین علیهم‌السلام است.

مجلسی در رساله اعتقادات خویش فلسفه و عرفان را نقد کرده است. این رساله اولین بار به دست محمدکاظم هزارجریبی ترجمه شده است؛ کما اینکه حدیث عنوان بصری و رساله مناظره بحرالعلوم با یهودیان ذوالکفل نیز نخستین بار به دست هزارجریبی ترجمه شده است. تک نسخه خطی این رساله در کتابخانه ملی ایران به شماره بازیابی ۳۲۱۴۹-۵ نگه‌داری می‌شود و با برخی رسائل دیگر هزارجریبی (منته الجهال، رساله تاریخیه، جدلیه، جبر و اختیار، برهانیه، اقناعیه، و افلاکیه) در یک مجموعه صحافی شده است. در اوایل رساله، مجلسی درباره طریقه عرفان و فلسفه گوید:



«واکثر مردم در این زمان ما آثار اهل بیت علیهم السلام را ترک کردند و اعتماد به رأی های خود نمودند. پس بعضی از ایشان مسلک حکما را اختیار کردند و خود گمراه شدند و دیگران را گمراه کردند و این جماعت به پیغمبری اقرار نکردند و به کتابی اعتقاد نمودند و به عقول ناقصه خود اعتماد کردند و تابعان ایشان، این طایفه حکما را پیشوایان خود می دانند و ایشان نصوص صریحه صحیحه را که از ائمه علیهم السلام وارد شده است<sup>۱</sup> تأویل می کنند به آنچه که موافق باشد با قول حکما، با آنکه می بینند ادله عقلیه و شبهات واهیة ایشان را که افاده ظن و وهمی نمی کند، بلکه فکرهای ایشان نیست مگر مانند تار عنکبوت {وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ} (عنکبوت: ۴۱/۲۹) و ایضاً این طایفه حکما صاحبان اهوای مختلفه و آرای متشتته اند.<sup>۲</sup>

پس بعضی از ایشان مشائی اند و بعضی از ایشان اشراقی اند و کم است که رأی یکی از این طایفه با رأی طائفه دیگر موافق باشد. معاذ الله! که حق تعالی خلق را در اصول عقاید به عقول ایشان واگذارد تا آنکه در چراگاه های جهان حیران گردند... چگونه جرأت می نمایند که تأویل می نمایند نصوص واضحه را که از اهل بیت عصمت و طهارت صادر شده است با آن حسن ظنی که به اهل بیت علیهم السلام است، به آنچه که موافق است به قول یونانی کافر که به دین و مذهبی اعتقاد ندارند.

و طایفه دیگر از اهل زمان ما بدعت را دین خود اخذ نمودند و خدا را به آن بدعت عبادت می کنند و آن را تصوف نامیدند و رهبانیت برای خود اخذ نمودند و با آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله نهی از رهبانیت نمود و امر نمود خلق را به تزویج و معاشرت خلق و حضور در جماعت ایشان و اجتماع با مؤمنین در مجالس ایشان و هدایت بعضی از ایشان بعض دیگر را و آنکه احکام الهی را به یاد یکدیگر دهند و مرضای<sup>۳</sup> ایشان را عبادت نمایند و تشییع جنازه کنند و مؤمنان را زیارت کنند و در حوایج ایشان سعی کنند و امر به معروف و نهی از منکر نمایند و حدود خدا را بیاورند و احکام الهی را منتشر نمایند و رهبانیتی که

۱. نسخه: را. (حشو. همچنین «را» بعد از فعل صحیح نیست)

۲. متشتته: پراکنده.

۳. نسخه: مرضی.

ایشان اختراع نمودند، مستلزم ترک جمیع این فرایض و سنن است. و ایضاً در آن رهبانیت عبادت‌ها اختراع کردند و بعضی از آنها ذکر خفی نامیدند و عمل خاص و هیئت خاصه بر آن قرار دادند چنان‌که هیچ آیه و حدیثی به آن دلالت نکرده است. بی‌شک و شبهه از بدعت‌های حرام است و رسول خدا ﷺ فرموده است هر بدعتی ضلالت است و هر ضلالتی راه آن به سوی آتش است و بعضی از عبادات مخترعه ایشان ذکر جلی است و آن را در شعار غنا می‌کنند و مانند خران صدای خود را بلند می‌کنند. .. جمیع سنن و نوافل را ترک می‌کنند و نمازهای واجبی را مانند نذر غراب به جا می‌آورند و اگر از ترس علما نمی‌بود آن را نیز به جا نمی‌آوردند و همه را ترک می‌کردند و خدا لعنت کند ایشان را که به همان بدعت قناعت نکردند، بلکه اصول دین را تحریف کردند و بروحدت وجود قائل شدند و آن معنایی که از برای وحدت وجود در این زمان مشهور است و مسموع از مشایخ ایشان می‌شود، کفر است به خداوند عظیم و قائل شدند به جبر و سقوط عبادات و غیر آن‌ها از اعتقادات فاسده. پس حذر نمایید از این طایفه برادران من و حفظ کنید ایمان خود را از وساوس این گروه و تسویلات ایشان و پرهیزید از آنکه شما را فریب دهند به اطوار ساختگی خود که دل جاهلان را به آن می‌ربایند و اینک من می‌نویسم مجملی از آنچه از آن ظاهر شده است از برای من از اخبار متواتره، از اصول مذهب تا آنکه گمراه نگردید از امامان و پیشوایان دین.» (محمد کاظم هزارجریبی، نسخه خطی ترجمه رساله اعتقادات، کتابخانه ملی، شماره بازیابی ۳۲۱۴۹-۵)

در فرازی از عبارات مرحوم مجلسی آمده: «با آنکه می‌بینند ادله عقلیه و شبهات واهیة ایشان را که افاده ظن و وهمی نمی‌کند». هزارجریبی رساله‌ای با عنوان شبهات واهیة دارد. بعید نیست که در نامگذاری رساله‌اش تحت تأثیر مرحوم مجلسی بوده باشد؛ همان‌طور که معروف است ملاصدرا عنوان حکمت متعالیه را برای فلسفه خودش از یکی از عبارت‌های ابن‌سینا اخذ کرده است.

علامه مجلسی از «حکمت متعالیه» نام نبرد. زیرا مؤسس آن ملاصدرا است و معاصر با مجلسی است. صدرالمتألهین در دوره صفویه کتاب اسفار را نگاشت، ولی دستگاه فلسفی حکمت متعالیه چند قرن بعد و در زمان قاجار، در کنار دو قسم دیگر قرار گرفت.

حکمایی همچون ملاهادی سبزواری، قمشه‌ای، جلوه، زنوزی، نوری و... با تدریس اسفار و دیگر کتاب‌های ملاصدرا، حکمت متعالیه را بر سر زبان‌ها انداختند. بنابراین، در زمان مجلسی، حکمت متعالیه به عنوان مکتبی فلسفی در کنار حکمت مشاء و حکمت اشراق مطرح نبود.

غیر از علامه مجلسی، بعید نیست که اساتید دیگر هزارجریبی، یعنی (علامه بحرالعلوم سید علی طباطبایی، سید محمد مهدی موسوی شهرستانی) در شکل‌گیری روحیه عرفان ستیزی هزارجریبی تأثیرگذار بوده باشند. زیرا به دو سند دست یافته‌ایم که حاکی از روحیه عرفان ستیزی اساتید مذکور است و محتمل است که این روحیه و اندیشه را به شاگردشان (هزارجریبی) منتقل کرده باشند:

**سند اول:** محمد باقر هزارجریبی استاد بحرالعلوم در انتهای اجازه مبسوطی که به بحرالعلوم نگاشته است، در مذمت فلسفه چنین نوشته است:

«وایاه و صرف نقد العمر العزیز فی العلوم الموهمة الفلسفیه. فإِنَّهَا كَسْرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً.» (شیخ عباس قمی، الفوائد الرضویة فی احوال علماء المذهب الجعفریة، ج ۲، ص ۶۶۲)

**سند دوم:** در «خیراتیّه» (محمد علی بن وحید بهبهانی کرمانشاهی، خیراتیّه در ابطال طریقه صوفیه، ج ۱، ص ۷۶-۸۰) استشهادیه‌ای مندرج است که نظر شماری از دانشمندان قرن سیزدهم درباره نور علی شاه و معصوم علی شاه و پیروانشان آمده است و در ذیل آن، گواهی‌های سید محمد مهدی طباطبایی، میرسید علی طباطبایی، و محمد مهدی موسوی شهرستانی درباره انحراف آن دو شخص وجود دارد و آن دو از بزرگان و شیوخ، تصوف و عرفان هستند.

هزارجریبی دو رساله در ارتباط با بحرالعلوم نگاشته است. این دو رساله در دو نسخه خطی با مشخصات ذیل آمده است:

- محمد کاظم هزارجریبی، نسخه جدلیه. تهران، کتابخانه ملی، شماره نسخه: ۵-۱۴۶۲۸.

- محمد کاظم هزارجریبی، نسخه جدلیه. تهران، کتابخانه ملی، شماره نسخه: ۵-۳۲۱۴۹.

چندی قبل یکی از این رساله‌ها تصحیح و منتشر شده است:  
محمد کاظم هزارجریبی، فضایل و کرامات علامه سید محمد مهدی بحر العلوم،  
مصحح و محشی: علی قنبریان، مقدمه: علیرضا لیاقتی، تهران، نشر میراث فرهیختگان،  
چ اول، ۱۳۹۷ ش.

هزارجریبی در رساله «جدلیه» چنین ایشان را توصیف می‌کند:  
«خاتم علمای مجتهدین و خلاصه فضلال مؤیدین علامه زمان و فهامه دوران،  
سید محمد مهدی بن سید مرتضی بن سید محمد الحسنی الحسینی الطباطبایی  
رضوان الله علیه و رفع الله فی الخلد مقامه... احدی از علمای سلف به فکر و دانش مثل  
او نبودند.»

سید محمد مهدی بن سید مرتضی طباطبایی نجفی معروف به بحر العلوم (۱۱۵۵-۱۲۱۲ ق/ ۱۷۴۲-۱۷۹۷ م)، فقیه، محدث، حکیم، ادیب و سردودمان آل بحر العلوم  
و رئیس حوزه علمیه نجف و مرجع شیعیان در روزگار خود بود. مورخان نقل کرده‌اند که  
سید مهدی به عنوان دانشجو برای استفاده از محضر درس فیلسوف بزرگ، میرزا سید  
محمد مهدی اصفهانی به خراسان سفر کرد. مدت ۶ سال در آنجا اقامت گزید و بالاترین  
بهره‌ها را از استاد خود گرفت. میرزا اصفهانی که از هوش سرشار شاگردش شگفت زده  
شده بود، روزی در اثنای درس خطاب به او گفت: «انما انت بحر العلوم» (به راستی تو  
دریای دانشی) و از آن لحظه سید به این لقب مشهور شد و امروز خانواده بحر العلوم از  
خانواده‌های معروف و مشهور نجف اشرف می‌باشند و چهره‌های شاخصی در علم و  
عمل در بین آنان وجود دارد.

### نتیجه‌گیری

هزارجریبی از دانشمندان شیعی است که تلاش فراوان در نشر معارف اسلام و بیان فضایل  
اهل بیت علیهم‌السلام داشته است. آثار ایشان بیشتر رنگ و بوی حدیثی و روایی دارد و در ذکر  
احادیث، ترجمه سلیس و گویایی از آن‌ها ارائه می‌دهد. شکی نیست که هزارجریبی  
به عنوان یکی از متکلمانی است که دغدغه دین و دفع شبهات داشته و همتش را در

جلوگیری از کجروی های فکری به کار برده است و این امری پسندیده است، اما به تبع علامه محمدباقر مجلسی و بلکه تندروتر از ایشان، فلسفه و عرفان و بزرگان آن ها را نقد کرده و حتی مورد شماتت و لعن قرار داده است. به نظر نگارندگان، علاوه بر آنکه برخی از نقدهای هزارجریبی به فلاسفه و عرفا وارد نیست، بلکه یکسویه نگری و پشت کردن به اندیشه ها و تولیدات علمی فلاسفه و عرفا که حاصل قرن ها پژوهش، و تعمق در مسائل مربوط به وجود و عالم هستی است، شایسته نیست.

## منابع

- قرآن کریم.
- آقابزرگ تهرانی، محمد محسن، ۱۴۰۳ق، الذریعه الى تصانیف الشیعة، بیروت، نشر دارالاضواء، چ سوم.
- ابن الندیم، محمد بن اسحاق، بی تا، الفهرست، بیروت، دارالمعرفة، چ اول.
- بهبهانی کرمانشاهی، آقامحمدعلی، ۱۴۲۱ق، مقام الفضل، قم، مؤسسه علامه مجدد وحید بهبهانی، چ اول.
- تنکابنی، محمد بن سلیمان، ۱۳۸۳ش، قصص العلماء، به کوشش محمدرضا بزرگر خالقی و عفت کرباسی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چ اول.
- جهان بخش، جویا، ۱۳۹۱، مزدک نامه ۵: یادبود پنجمین سالگرد درگذشت مهندس مزدک کیان فر، «ملا محمد کاظم هزارجریبی و دورساله غلوستیزانه اش»، به کوشش: پروین استخری و جمشید کیان فر، تهران، انتشارات پروین استخری، چ اول، ص ۵۱-۱۱۰.
- شیروانی، زین العابدین، ۱۳۱۵ش، بستان السیاحه، تهران، نشر احمدی (چاپخانه)، چ اول.
- قمی، عباس، ۱۳۸۵ش، الفوائد الرضویة فی احوال علماء المذهب الجعفریة، قم، نشر بوستان کتاب، چ اول.
- کرمانشاهی، محمدعلی بن وحید بهبهانی، ۱۴۱۲ق، خیراتیة در ابطال طریقه صوفیه، محقق: سید مهدی رجایی، قم، مؤسسه علامه مجدد وحید بهبهانی: انتشارات انصاریان، چ اول.
- کشی، محمد بن عمر، ۱۴۰۴ق، اختیار معرفة الرجال، قم، موسسه آل البيت علیهم السلام لاحیاء التراث، چ اول.

- کورکیس، عواد، ۱۹۹۹م، الذخائر الشریقیة، بیروت، دارالغرب الاسلامی، چ اول.
- نراقی، ملا احمد، ۱۳۷۷ش، معراج السعادة، قم، هجرت، چ اول.
- نراقی، ملا احمد، ۱۳۸۱ش، مثنوی طاقدیس، قم، نهاوندی، چ اول.
- هزارجریبی، محمدکاظم، منبیه المغرورین (نسخه خطی)، تهران، کتابخانه ملی، شماره نسخه:  
۵-۳۲۱۴۹.
- هزارجریبی، محمدکاظم، ترجمه رساله اعتقادات (نسخه خطی)، کتابخانه ملی، شماره  
بازیابی ۵-۳۲۱۴۹